

"برزخ"

قوباد جهلیزاده

له کوردیییهوه: کامیل نهجاری

مبخشای

مبخشایم

مرا مبخش

چندان که دستم بر گنبد پستان حلقه زده است

نیم آنقدر به قصد دعا از هم بازشان نکرده ام

مبخشای

مبخشایم

مرا مبخش

چندان که در مقابل رقصی عریان به سجده رفته‌ام

نیم آنقدر به رکوع بر سینه سجاده نرفته‌ام

مبخشای

مبخشایم

مرا مبخش

چندان که در گردابهای گرم اندام زن شنا کرده‌ام

نیم آنقدر به قصد وضو آستین بالا نکرده‌ام

مبخشای

مبخشایم

مرا مبخش

که سینه‌ام

مزرعه‌ای باشد از زلف زنان دیوانه‌ای

که لحظه‌ای با من همخوابه شدند

و تار مویی از آنها به‌جا ماند

مرا مبخش

مبخشایم

مبخشای

روح خیس خیس از "عورت" زن
دستم با دانه انارهای گناه سرخ
يك چشمم چلچراغ پستان و
چشم دیگرم رگباری از شراب
دهانم باغچه‌ای شعر حرام و
نفسم
گروهی پروانه‌ی فاحشه.

خدایا

با چه رویی جرعه‌ی "سلسبیل" و
نسیم برگی از "طوبی" و
وصال پستان فرشته‌ای را از تو تمنا کنم
که من هنوز سرمستم از
بوی شرابی از "عین کاوه" و
نجوای برگی از "توی ملک" و
نوک پستان ادمیزادی.

به دربانان درگه "ریان" چه بگویم
که من هنوز
کودک محله‌ی سیب باشم و
دلم
مشرف بر کوچه‌ای از بوسه

مبخشای

مبخشایم

مرا ببخش

انگشتانم

به راه چیدن خوشه‌های انگور و

دست چین در ارتفاعات پستان

ف

ر

و

ر

ی

خ

ت

دیگر انگشتی برای شهادت نمانده است

یا رحمن و یا رحیم

یا منان و یا کریم

همچنانکه خون کور را لبریز از لبخند چراغ می‌کنی

همچنانکه سنگ را در توفان دل غرق می‌کنی

همچنانکه آهو و برگ به صحرا می‌بخشی

دوشی از آتشم ببخشای

پنجره‌ای از هدایتم بده

انگشتی از نورم عطا کن

مرا ببخش

مرا ببخش

مرا ببخش!

